دریچه

موقعیت احزاب یونان در انتخابات پارلمانی

محمود فاضلی

■ به‌دنبال دیدار اخیر لوکاس پاپادیموس نخست‌وزیر دولت ائتلافی یونان با کارلوس پاپولیاس رییس‌جمهوری این کشـور، سرانجام توافق شـد انتخابات پارلمانی این کشـور برای انتخاب حزب پیروز و تعیین ۳۰۰ نماینده پارلمان ۱۷ اردیبهشـت‌ماه برگزار شـود. رییس حزب پیروز این انتخابات عملا پست نخست‌وزیری را برعهده خواهد گرفت. طبق قوانین این کشـور نخست‌وزیر باید از رییس‌جمهوری این کشـور تقاضای انحلال پارلمان و انتخابات زود هنگام کند. این درخواست نخست‌وزیر مورد موافقت رییس‌جمهوری قرار گرفت.

نخسـت‌وزیر دولت ائتلافی در پیـام خود به همین مناسـبت اعلام داشت: «شـش ماه پیش در حالی که وضعیت اقتصادی کشـور در شرایط بسیار دشواری قرار داشـت به درخواسـت رهبران سه حزب سوسیالیست پاسوک، نئودموکراسی و لائوس و به دستور رییس‌جمهور مامور تشـکیل دولت ائتلافی برای انجام امور شدم که با تلاش‌های فراوان موفقیت‌هایی در این راسـتا به دست آمـد.» به گفته وی دولـت پیروز این انتخابـات دارای مشـکلات فراوانی خواهد بود و امیـدوارم تلاش‌ها برای ادامـه بهبود اقتصاد کشـور در چارچـوب اتحادیه اروپا بـا همکاری همگان بعد از انتخابات نیـز ادامه یابد. وی همچنین مدعی شد طی چند ماه گذشته دولت ائتلافی به نخست‌وزیری وی کارهای مهمی انجام داد و توانست با تلاش‌های فراوان موارد زیادی از مسایل مربوط به نجات اقتصاد کشـور را انجام دهد که می‌توان از توافق اتحادیه اروپا، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با وام ۱۳۰ میلیارد یورویی به یونان برای مدت ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ نام برد.

انتخابـات در حالی برگزار خواهد شـد که اتحادیه اروپـا تمایل و رضایتی به برگزاری این انتخابات ندارد یا بعضا با آن مخالفت می‌کند چرا که نگران اسـت نتایج این انتخابات مانعی در سـر راه اجرای سیاست ریاضت اقتصـادی و توافق‌های دولت ائتلافی یونـان با اتحادیه اروپـا، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در صورت برتری احزاب چپ گرای این کشور یا ائتلاف احتمالی این احزاب، ایجاد کند. اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول معتقدند هر دولتی که در یونان بر سر کارآید موظف به اجرای مجموعه توافقات این کشور با تروییکاست.

آنچه تعجب کارشناسـان را برانگیخته اسـت نتایج نظرسنجی‌های متعددی است که از سوی مراکز مختلف این کشور به‌عمل می‌آید. این نظرسنجی نشانگر کاهش محبوبیت احزاب سیاسـی بزرگ حامی اتحادیه اروپا و اجرای سیاست‌های ریاضت اقتصادی و افزایش محبوبیت احـزاب کوچک و مخالفـت با ادامه سیاسـت ریاضت اقتصادی اسـت که این امر باعث نگرانی شدید اتحادیه اروپا و وام‌دهندگان به یونان شده است. احزاب سیاسی از هم اکنون تبلیغات انتخاباتی خود را آغاز کرده‌اند و روسای آنان در سـخنرانی‌های خود یکدیگر را به عدم کارآیی و توانایی حل مشکلات اقتصادی کشور متهم می‌کنند. بر اساس نظرسنجی‌ای که توسط شرکت Public Issue برای روزنامه راستگرای «کاتی مرنی» و شبکه تلویزیونی «اسـکای» یونان انجام گرفته اسـت، چنانچه انتخابات عمومی امروز برگزار شود، حزب راستگرای نئودموکراسی ۱۹درصد آرا، حزب سوسیالیسـت پاسوک ۱۴/۵درصد، ائتـلاف چپ ۱۳درصـد، دموکراتیک چـپ ۱۲درصد، یونانیان مسـتقل ۹درصد، حزب کمونیست ۱۱درصد، گروه خریسـو آوگی پنج‌درصد، حزب مردم سه‌درصد و حزب سبزها سـه‌درصد آرا را به‌خود اختصاص خواهند داد. شـواهد نشـان می‌دهد هیچ یک از دو حزب اصلی یونان قادر به تشکیل دولت مستقل نخواهند بود و باید با سایر احزاب دیگر ائتلاف کنند. بر اساس این نظرسنجی ۸۵درصد شـهروندان یونان معتقدند هیچ یک از احزاب سیاسـی پس از برگزاری انتخابـات نمی‌توانند «دولت مستقل» تشـکیل دهند و ۵۱درصد از آنان نیز ترجیح می‌دهند دولت ائتلافی با همکاری احزاب چپگرا و مخالف نظام سرمایه‌داری، پس از برگزاری انتخابات تشکیل شود. مجموعه آرای این احزاب که با اجرای سیاسـت ریاضت اقتصادی و پذیرش شـرایط و توافقـات به عمل آمده با اتحادیه اروپا مخالف هستند ۴۷درصد کل آرا را به خود اختصاص می‌دهند و این امر باعث نگرانی شدید اتحادیه اروپا شده است. به‌دنبال اعلام تاریخ انتخابات، ساماراس رییس حزب محافظه‌کار نئودموکراسـی طی سخنانی تاکید کـرد با برگزاری انتخابات صفحـه جدیدی برای یونان گشوده خواهد شد و مردم در اکتبر سال ۲۰۰۹ به کسانی که تعهدات توخالی دادند و هزینه سنگینی بابت این اقدام پرداخت کردند پشـت کرده و امروز عاقلانه‌تر تصمیـم خواهند گرفت. ونیزلـوس رییس جدید حزب سوسیالیست که اخیرا به این سمت انتخاب شده است طی سخنانی در آخرین نشست پارلمان، حزب رقیب را متهم کرد که بدون اینکه خطرات جدی کشور را بداند، می‌خواهد به تنهایی بر کشور حکومت کند و برای دولت آینده خود برنامه‌ای را اعلام نکرده اسـت. از دیدگاه وی نتیجـه انتخابات پارلمانی، آینده کشـور را در دهه‌های آینده رقم خواهد زد و این انتخابات از نظر تاریخی بسیار حایز اهمیـت خواهد بود. وی، سـاماراس رییس حزب نئودموکراسی را متهم کرد که حتی یک‌بار از اشتباهات بزرگ دولت‌های گذشته حزب خود به ویژه در سال‌های ۲۰۰۴ تـا ۲۰۰۹ سـخن نگفت یا عـذر خواهی نکرده است. در حالی که ما به‌عنوان حزب سوسیالیست اگر در گذشته اشتباهی مرتکب شدیم مسوولیت آن را پذیرفتیم. سـخنان وی البته بـا واکنش حزب رقیـب روبه‌رو بود. سخنگوی پارلمانی این حزب تاکید کرد اگر ساماراس در نوامبر ۲۰۱۱ با تشکیل دولت ائتلافی پاپادیموس موافقت نمی‌کرد امروزه حزب پاسوک و ونیزلوس وجود نداشتند.

منبع: In.gr

آخرین گفت‌وگوی پدر استقلال الجزایر با روزنامه «الاهرام»

دموکراسی و آزادی؛ آخرین پیام احمد بن‌بلا

ترجمه: محمدعلی عسگری

احمدبن‌بلا در زمان تصدی سمت ریاست جمهوری

احمد بن‌بلا شـخصیتی اسطوره‌ای برای بسـیاری از انقلابیون گذشته از جمله ایران بود. روزنامـه الاهرام در معرفی او و در مقدمه این مصاحبه نوشـت: «رزمنده، مبارز، انقلابی، قهرمـان آزادی‌بخش، یـک قومیت‌گـرای عرب، یـک اصلاح‌طلب و متفکر سیاسـی، قدرت‌طلب و مخالف، یکی از رهبران قومیت‌گرای عرب و قهرمان مبارزه با اشغالگران و یکی از شخصیت‌های انقلاب الجزایر که مقابله با استعمار فرانسه را وظیفه خود می‌دانست. نخسـتین فـردی که جنبش اسـتقلال‌طلبانه ملی الجزایـر را رهبری کرد و نخسـتین رییس‌جمهور منتخب این کشـور. فردی که به شـجاعت و تواضع و آرامش و اخلاص و شفافیت مشهور بود و صفحات درخشانی را در تاریخ کشورش نوشت و درنهایت به عنوان سمبل مبارزه و پایداری در آمد.» چندی پیش در خبرها خواندیم که سرانجام احمد بن‌بلا نیز تسلیم مرگ شد. به همین مناسـبت در الجزایر هشت روز عزای عمومی اعلام شد. برای کسـانی که هنوز دل در گرو گذشته‌های انقلابی و رمانتیک دارند، شنیدن آخرین حرف‌های بن‌بلا می‌تواند مفید باشد. او که روزگاری همراه افرادی مانند جمال عبدالناصر، عرفات، چه‌گوارا، کاسترو و... بود، آخرین پیغام یا حرفش چیست؟ آنچه را می‌خوانید یکی از آخرین گفت‌وگوهای اوست که روزنامه مصری الاهرام آن را منتشر کرد.

اجازه دهید تا به صراحت بپرسـم و بگویم شما تصویر درخشانی از خود در دل بسیاری برجای گذاشته‌اید. نام شما با مبارزه و استقلال و ریاست‌جمهوری و بازداشت و مخالفت و گفت‌وگو توام شده است. اینها را چگونه می‌بینید؟

زندگی من همواره در مبارزه سـپری شـده است. می‌توانم بگویم که هرگز نبردهای من به پایان نمی‌رسد. در تمام زندگی تا حدودی تنها بوده‌ام. در آزادی سرزمینم شرکت کردم و یکی از کسـانی بودم که نبرد آزادی‌بخش الجزایر را ترتیب دادند. در تمام نبردها فعال بودم. درست است که در این راه بهای زیادی را بـه خاطر عدالت و آزادی ملت‌ها داده‌ام اما هرچه را کرده‌ام از روی ایمانم بوده و اینکه آن کار را لازم می‌دانستم و نسبت به آن احساس تعهد می‌کردم. من از دوران خردسالی وارد این مبارزه شدم و افق‌هایی را گشودم. اما بعدها دریافتم الجزایر از مشکلات متعددی رنج می‌برد و استعمار خارجی نیز دامن‌گستر است.

چطور شد که به فکر افتادید به یاری ملت‌ها برخیزید و این راه را انتخاب کنید؟

اسـتعمار فرانسه بیش از ۱۳۲سال کشـورم را اشغال کرده بود. من در این مبارزه شـرکت کردم. آن زمان کشور من برای فرانسوی‌ها سـرزمینی در ماورای دریاها بود. بعد از استقلال با تمام کسـانی که در سـایر نقاط جهان برای آزادی میهن‌شان مبـارزه می‌کردند تماس برقرار کـردم. آن زمان دوران مبارزات آزادی‌بخـش ملت‌ها بود که از تونس تا مغـرب و ویتنام ادامه داشت و در آنها شرکت کردم. برخی از این مبارزات در کشورهای آمریکای لاتین جریان داشت و می‌دیدم که الجزایر ویژگی‌های خاص خودش را داشـت. حمایت ما از این‌گونه کشورها به نظر ما یک وظیفه بود.

اجازه دهید تا از حمایت شما از مبارزات مردم آمریکای لاتین بگوییم. رابطه شما با فیدل کاسترو و چه‌گوارا چگونه بود؟

من چه‌گوارا را چند بار دیدم. زمانی که به الجزایر می‌آمد و پیغامی از سـوی فیدل کاسترو داشت و از ما می‌خواست که به مبارزات آنها کمک کنیم. این مبارزات در آن زمان در آمریکای لاتین اوج می‌گرفت و ما هم حتی لحظه‌ای در کمک‌رسانی به آنها تردید نداشـتیم. چه‌گوارا شش ماه نزد ما در الجزایر ماند و سنگ‌بنای شورای رهبری ارتش آزادی‌بخش آمریکای لاتین را گذاشت. می‌توانم بگویم تمام مبارزانی که در نبرد آزادی‌بخش آمریکای جنوبی مشـارکت داشـتند به نوعی با الجزایر ارتباط داشـتند و از آنجا می‌رفتند. شاید چه‌گوارا یکی از کسانی باشد که من با آنها ملاقات داشتم و تاثیر بیشتری را به نسبت دیگران بر من گذاشت. او الجزایر را خیلی دوست داشت و انسانی انقلابی بود. فردی متفاوت به لحاظ انسانی و فردی شجاع و هوشیاربود.

شما سال‌های زیادی را در زندان یا تبعید به‌سر برده‌اید. با بسـیاری از رهبران جنبش‌های اسـتقلال‌طلبانه برخورد داشته‌اید. با وجودی که به عربی بودن الجزایر ایمان داشتید، شـیفته سوسیالیسـم بودید... آیا واقعا شـما مارکسیست بودید؟

من مارکسیسـت نیسـتم ولی موضع‌گیری چپ دارم. من یک عرب مسلمان هستم و قوم‌گرایی و چپ بودن جهت‌گیری من بوده اسـت و این مساله موجب می‌شده تا به‌رغم اینکه من مارکسیسـت نیسـتم در ردیف تمام جنبش‌های چپ جهان قـرار گیرم و با دولت‌های سوسیالیسـتی نظیـر کوبا و چین و اتحاد جماهیر شـوروی سـابق که مبارزات ضداسـتعماری و ضدامپریالیسـتی را هدایت می‌کردند همـکاری کنم. همه ما درواقع در جبهه آزادی‌بخش بودیم و از نیروهای مردمی حمایت می‌کردیم تا به خروج کشورهایشـان از زیر بار استعمار کمک کنند و یک سیسـتم محلی و ملی را به وجود آورند. آن موقع زمان مبارزه با انگیزه‌های استعماری بود. این تفکر پیش از اینکه کشـورهای غربی نظیر فرانسه، ایتالیا و بلژیک دست به اشغال کشـورهایی در خارج از قاره اروپا بزنند در غرب شـکل گرفت. در واقع نوعی سـلطه بیگانگان را در داخل این کشـورها برقرار می‌کند. این مرحله به دوران استعمار شهرت دارد که برای مثال در اندونزی ۳۰۰ سال به طول انجامید.

اینکه شما تفکرات چپ و سوسیالیستی داشتید موجب شـد تا شیخ بشـیر الابراهیمی نفر دوم در جمعیت علمای مسـلمان الجزایر با شـما برخورد کند. مساله‌ای که بعضی آن را نقطـه جدایی بین نظام حاکم بر الجزایر با جریان‌های اسلام‌گرا در این کشور می‌دانند. بعدها این حرکت در شمال آفریقا توسـعه یافت. آیا شـما مایل نیستید گفتمان دینی داشته‌باشید؟

من مسلمان و عرب هستم. اما تمایلی هم ندارم در کشوری با رویکردهای بنیادگرایی اسلامی زندگی کنم. آرزو هم نمی‌کنم گفتمانی دینی داشـته باشـم. البته واقعیت‌هـای دینی را رد نمی‌کنم. با این مسـاله هم مخالف هستم که گفتمان دینی به دنبال تجدید حیات اسلام باشد. با اینکه گفتمان دینی گفتمانی ارتجاعی باشـد و تصمیمات قهقرایی بگیرد، مخالف هستم. ما حتی در اسلام به ادیان دیگر مانند یهودیت و مسیحیت احترام می‌گذاریم و براین باوریم که حضرت محمد(ص) ادامه‌دهنده راه عیسی و موسی(ع) بود. به اعتقاد من حماس نمونه بارزی درباره آن چیزی اسـت که در اطراف ما می‌گذرد و اشـکال دینی به خود می‌گیرد و در برابر اسـلام احساس مسوولیت می‌کند. من به صراحت با شما صحبت می‌کنم. آنها را سرزنش نمی‌کنم. اما این نوع نیاز به دین همان چیزی است که نظام سرمایه‌داری به وجود آورده است. در واقع پیامدهای نظام سرمایه‌داری است که موجب رشد نوعی افراط‌گرایی در اسراییل و آمریکا و غیره شده و آنها هم به ما آزار می‌رسانند. به هرحال جنبش‌های با ماهیت ملی و فرهنگی که می‌خواهند برخوردی باز داشته باشند، خود را در برابر چنین تنگناهایی می‌بینند.

مسوول اینها کیست؟... آیا کسی هست که اعتراف کند اعراب و مسـلمانان با ارزش‌های غرب دشمنی ندارند و اگر چیزی باشد به خاطر سیاست‌های خصمانه آنهاست؟

فعلا تمام درهای گفت‌وگو با اعراب و مسـلمانان را بسته‌اند و سال‌هاست که آنها را برآن داشته‌اند تا این یا آن کار را کنند. غرب عدالت در فلسـطین را زایل کرده است. واقعیت این است که اسـراییل و هم‌پیمانانش هیچ تمایلی به ایجاد صلح ندارند. اسراییل پنهان نمی‌کند که با ملت‌ها جنگ دارد و آنها را مرعوب می‌کند. به محض اینکه از اسلام حرف می‌زنند بن‌لادن را نشان می‌دهند. یعنی کسی که بازوی غیرمستقیم آمریکا و اسراییل است. این کشـورها به این ترتیب مرگ و خصومت‌ورزی را در جهان و خاورمیانه پراکنده می‌کنند.

بـه نظـر شـما راه‌حـل چیسـت و ملت‌های عـرب و مسـلمان که از سوی غرب متهم به تروریسم و بنیادگرایی و خشونت‌طلبی می‌شوند، چه می‌توانند بکنند؟

آنهـا هیچ راه‌حلـی برای ما جز جبهه‌بندی خشـونت‌آمیز نگذاشـته‌اند. جنبش‌هـای رادیکالـی که به عنوان تروریسـم یا بنیادگرایی معرفی می‌شـوند درواقع پاسـخی هسـتند به تروریسـت‌هایی که از تل‌آویو یا واشـنگتن هدایت می‌شوند و جنگ‌های ویرانگری را علیه ملت‌ها به راه می‌اندازند. ملت‌هایی که چنین در معرض حملات وحشـیانه هستند، چه می‌توانند کنند؟ جز دست بردن به سلاح چه راه دیگری برایشان باقی مانده است. آنها درمعرض تهاجمات ارتشی مدرن قرار گرفته‌اند و جز قربانی شدن یا منفجر کردن خودشان راه دیگری نمی‌شناسند. خشونتی که ما در کشورهای عربی و اسلامی ملاحظه می‌کنیم نتیجه فرهنگ کینه‌توزی و خشـونت‌طلبی است که از سال‌ها پیش تاکنون اسـراییل در منطقه کاشته و بر ملت‌های منطقه تحمیل کرده است. جنایاتی را که این دولت غیرقانونی و نامشروع مرتکب می‌شود افراد شجاع را برآن می‌دارد تا به آن پاسخ دهند.

فلسـطین وطنی زندانی است. الجزایر هم روزی کشوری اسیر بود. آیا مشابهت‌هایی می‌بینید یا اینکه بین اسـتعمار فرانسـه و اشغالگری اسراییل تفاوت‌هایی وجود دارد؟

گمـان نمی‌کنـم مبـارزه‌ای شـرافتمندانه‌تر از مبارزه فلسطینی‌ها باشـد. از وقتی ما یادمان هست، از یک قرن پیش تاکنون، این ملت با اشغالگری مبارزه می‌کند و اینکه همچنان قدرت ادامـه ایـن مبـارزه را دارند مـرا دچار شگفتی می‌کند. وضعیت در فلسطین بسیار بدتر از الجزایر است. درآنجا این نوع نژادپرستی نبود و فرانسوی‌ها نمی‌توانستند ما را از کشـورمان اخراج کنند. وانگهی کشور ما از نظر وسعت پنج برابر فرانسه بود. البته آنها سعی کردند در شمال منطقه‌ای حایل درست کنند که تعداد کمی از الجزایری‌ها را در خود داشته باشد اما این طرح موفق نبود. آنها در واقعیت هم مانند اسـراییلی‌ها نظامی نژادپرسـتانه را برقرار نکردند. اسـراییل بدترین اشکال نژادپرستی و سلطه‌گری رسواگرانه در فلسطین تاکنون اعمال کرده است.

> **من چه‌گوارا را چند بار دیدم زمانی که به الجزایر می‌آمد و پیغامی از سوی فیدل کاسترو داشت و از ما می‌خواست که به مبارزات آنها کمک کنیم. این مبارزات در آن زمان در آمریکای لاتین اوج می‌گرفت و ما هم حتی لحظه‌ای در کمک‌رسانی به آنها تردید نداشتیم**

آیا به نظر شما جنگ‌هایی که در افغانستان و عراق به راه افتاد یا در آینده می‌خواهند این سـناریو را درباره ایران هم پیاده کنند، جنگ‌هایی نژادپرستانه است؟

این واضح است. بین کشورهایی که به قول نئومحافظه‌کاران آمریکایی در محور شر قرار گرفته بودند تنها یکی از آنها یعنی کره شمالی بود که مسلمان نبود. بقیه یعنی عراق، ایران، سودان و سوریه همه مسلمان هستند. گفته می‌شود جنگ‌های صلیبی برای این به راه افتاد که می‌خواستند قبر عیسی مسیح را نجات دهند. من می‌گویم مگر عیسی مسیح به چه زبانی حرف می‌زد؟ او بـه زبان من حرف مـی‌زد یا به زبان آنها؟ او مثل من به زبان آرامی‌ها حرف می‌زد. وقتی شما انجیل را می‌خوانید می‌بینید که عیسـی مسیح می‌گوید: ایلی ایلی لم شبکتنی؟ و ما در الجزایر همین عبارت را می‌گوییم: الهی الهی لم شبکتنی؟ (خدایا خدایا چرا مرا گرفتار خودت ساختی؟) می‌بینید دقیقا همان کلمات است. همان کلماتی که مسـیح می‌گفت. غرب بسیار به ما بد کرده اسـت. آیا بلاهای قرن بیستم از غرب سرچشمه نگرفته است؟ مگر نازیسم و استالینیسم و فاشیسم در کجا متولد شد؟ مساله انگیزاسیون و تفتیش عقاید در کجا به وجود آمد و برای مدت ۴۰۰سال ادامه پیدا کرد؟

اجازه دهید از نقش جوانان در رهبری صحبت کنیم. نظر شـما درباره انقلاب‌های عربی که از این کشور به آن کشور مـی‌رود و نظام‌های موجود را در معرض توفان قرار می‌دهد، چیست؟

من از حاکمان عرب می‌خواهم که مسوولیت تمدن سازشان را بپذیرند به‌خصوص مسوولیت مربوط به ایجاد تغییرات و انجام کارهای غیرممکن برای تصحیح آن چیزهایی که از دست رفته اسـت. همچنین مشـارکت دادن ملت‌ها در ساخت و نوسازی کشورهایشـان. ما خواستار دموکراسی بیشتر و بازکردن فضای سیاسی و آزادی و احترام به حقوق بشر هستیم. مثل هرچیزی باید از خودمان حساب‌کشـی کنیم. آنچه اتفاق می‌افتد، نوعی انتقام ملت‌ها از دولت‌هاسـت. من آنها را به انقلاب در ارزش‌ها و خویش‌نگری فرامی‌خوانم؛ اقدامی که به کار و تلاش بیشـتر منجر شود. ما نمی‌خواهیم دوباره به عقب برگردیم زیرا هر اقدام حساب‌نشده‌ای در نهایت به شکست و عقب‌گرد خواهد انجامید. من همه را به توسعه و سازندگی فرامی‌خوانم.

درباره مصر چه می‌گویید؟

امیدوارم که در این کشور اوضاع استقرار پیدا کند. مصر کشور فراعنه و سرزمین زیبایی است. مردمانش نسبت به بقیه کشورهای عرب فرهنگ بالایـی دارند. مصر قلـب تپنده دنیای عرب و معیار توازن در منطقه است. مصر می‌تواند از بحران کنونی عبور کند. البته فعلا در مرحله‌ای انتقالی به‌سـر می‌برد که تعیین‌کننده و بسـیار مهم اسـت. ملت مصر باید بتوانـد از این مرحله به سلامت عبور کند. از مصری‌ها می‌خواهم که با خودشـان گفت‌وگو کنند. در این مرحله آنچه مهم اسـت جوهـره نگاه نسبت به آینده است. بدون مصر نه وحدت عربی خواهد بود و نه اعراب می‌توانند نقشی فعال داشته باشند و نه می‌توانند انقلابی جوهری را در توازن قوای موجود پدید آورند. مصر باید به سرعت سلامتی‌اش را بازیابد.

اکنون که صحبت به مصر و نقش منطقه‌ای و بین‌المللی آن کشیده شـد، از رابطه خاص و دوستی خودتان با جمال عبدالناصر و پشتیبانی او از انقلاب الجزایر بگویید.

مصر کشوری عربی اسـت که جایگاه تمدنی بزرگی دارد و از تجاربی غنی برخوردار اسـت. به همین لحاظ می‌تواند نقش رهبری کننده‌ای را در محیط عربی و اسلامی و بین‌المللی داشته باشد. جمال عبدالناصر کسی بود که از همان ابتدا ارتباط مصر با محیط جغرافیایی و تاریخی و دینی‌اش را درک کرد و به همین دلیل مصر توانسـت جایگاهی تاریخی پیـدا کند. من به تفکر عبدالناصر وفادار هسـتم زیرا او را مردی بـزرگ می‌دانم که در حمایت از انقلاب الجزایر بیش از هرکس دیگری تلاش کرد. او در مراحل مختلف به این امر متعهد بود و به این خاطر الجزایری‌ها مدیون این مرد هسـتند. به گمان من حضـور مردم الجزایر در خیابان‌ها که به مناسبت درگذشت او صورت گرفت دلیل روشنی براین امر بود و نشان داد او در ضمیرشان حضور دارد. من افتخار می‌کنم که لحظاتی تاریخی را با او سـپری کرده‌ام. او به همه ما روحیه می‌داد و هر انسانی آرزو می‌کرد در کنار چنین فردی باشد. من سال ۱۹۵۳ به قاهره رفتم، یعنی زمانی که شهرتی نداشتم و تـازه از زنـدان آمده بودم. قاهـره در آن زمان میزبان احزاب و گروه‌هایی بود که با استعمار در آفریقا مبارزه می‌کردند. در ضمن این احزاب گروهی الجزایری هم بود. ما احتیاج به سلاح داشتیم و به نظرم این مساله دیدار نخست ما را با عبدالناصر هموار کرد. آن موقع من بـه زبان عربی حرف نمی‌زدم چون در الجزایر این زبان ممنوع بود. به واسطه یک مترجم با عبدالناصر صحبت کردم ولی درعین‌حال احسـاس می‌کردم چیزی از همان ابتدا ما را به هم پیوند می‌دهد و همدیگر را درک می‌کنیم. از همان زمان ما دست‌اندرکار انقلاب شدیم که سال ۱۹۵۴ شعله‌ور شد. انقلاب مصر و الجزایر از همان زمان با هم پیوند برقرار کردند. آن دوران یکی از پربارترین و زیباترین دوره‌های تاریخ اعراب بود؛ دوره‌ای که من با عبدالناصر بودم. من همچنان یک ناصری از ته قلب هستم و عبدالناصر را یکی از سمبل‌های کرامت اعراب می‌دانم.

■■■

زندگینامه

بن‌بلا در ۲۵ دسامبر سال ۱۹۱۶ در شهر مغنیه در نزدیکی وهران واقع در غرب الجزایر متولد شـد. آموزش دوره متوسطه را در شـهر تلمسان دید و سال ۱۹۷۳ به سربازی رفت. حوادث ۸ می سـال ۱۹۴۵ به شـدت او را تحت‌تاثیر قـرار داد و برای همین به حزب ملت الجزایر پیوست تا در عمل با جنبش ملی این کشـور پیوند برقرار کرده باشد. پس از آن به جنبش کمک به آزادی‌های دموکراتیک پیوسـت و در سال ۱۹۷۴ به عنوان نماینده شهر مغنیه برگزیده شد. در سال ۱۹۴۹ به کمک حسین آیت احمد و رابح بیطار در عملیات حمله به دفتر پست وهران شرکت کرد و در سال ۱۹۵۰ بازداشت شد. دو سال بعد به هفت سال زندان محکوم شـد و در سال ۱۹۵۲ از زندان گریخت. در قاهره با حسـین آیت احمد و محمد خضیر تماس گرفت و به این وسـیله جزو هیات نمایندگـی خارجی جبهه آزادی‌بخش ملـی الجزایر شـد. بار دیگـر در سـال ۱۹۵۶ در یک عملیات هواپیماربایی که نیروی هوایی فرانسـه ترتیب داد و هواپیمای حامـل او و تعدادی از رهبران جبهه آزادی‌بخش را که در حال رفتن از مغرب به تونس بود با خود برد، دسـتگیر شـد. در این عملیات بن‌بلا به همراه محمد بوضیاف، رابح بیطار و حسین آیت احمد دستگیر و به زندان‌های فرانسه منتقل شدند. آنها تا زمان استقلال الجزایر یعنی جولای سال ۱۹۶۲ در زندان بوده و سپس به الجزایر بازگشتند. پس از پیروزی انقلاب الجزایر، در تاریخ ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۶۳ به عنوان نخستین رییس‌جمهور این کشور برگزیده شد و در ژوئن سال ۱۹۶۵ از سوی شورای انقلاب برکنار و ریاست‌جمهوری را به هواری بومدین واگذار کرد. بن‌بلا پس از آن تا سال ۱۹۸۰ در ویلایی خاص در منطقه‌ای دورافتاده تحت نظر بود و کسـی اجازه ملاقات با او را نداشت. حتی دخالت‌های جمال عبدالناصر رهبر معروف عربی نتوانست او را آزاد کند و تمام تلاش‌هایی را هم که سـایر رهبران جهان بـرای آزادی او انجام دادند بی‌نتیجه ماند. تنها زمانی که شـاذلی بن جدید در سـال ۱۹۸۰ به قدرت رسـید بن‌بلا را عفو کرد و او الجزایر را به قصد پاریـس ترک کرد و از آنجا به سـوییس رفت که درواقع برایش یک نوع تبعید اختیاری بـود. زمانی که در پاریس بود حزبی را تحت عنوان جنبش دموکراسی‌خواهی تاسیس کرد و با شاذلی بن‌جدید، یک‌جانبه‌گرایی سیاسـی و به طور کلی حزب حاکم (جبهه آزادی‌بخش الجزایر) مخالفت می‌کرد و خواستار حیاتی سیاسی مبتنی بر دموکراسی و احترام به حقوق بشر بود تا اینکه در سـال ۱۹۹۰ به کشورش بازگشت. در این اواخر رابطه خوبی با عبدالعزیز بوتفلیقه رییس‌جمهور کنونی الجزایر داشت و حتی از طـرف او جوایزی دریافـت کرد. هرچند این روزها الجزایر نیز مانند برخی دیگر از کشورهای عربی در شرف وقوع انقلاب‌های مشابه تونس و مصر است اما بن‌بلا معتقد بود که راه موفقیت در این انقلاب‌ها نیست بلکه در توسعه است. بنابراین چندان روی خوشـی به آنها نشان نمی‌داد و همین مساله برای دولت حاکم نیز غنیمت بود.

روزنه

از نومیدیه تا الجزایر

آرمان محمودیان

■ ریشـه ورود اروپاییان به الجزایر به ۱۴۶سال قبل از میلاد مسیح در دوران جنگ‌ها کارتاژ و روم برمی‌گردد. در این سال روم کشور آنیبال را فتح کرد. کارتاژ که تونس امروزی می‌شود با سقوط خود راه فتح الجزایر که در آن زمان به «نومیدیه» معروف بود را هموار کرد. نومیدیه که ۱۴۵سـال قبل از میلاد فتح شد از یک کشور نیرومند بـه انبار غلات امپراتوری روم تبدیل شـد. ظاهرا این در سرنوشت الجزایر بوده که به منبعی برای تامین مایحتاج اولیه اروپا تبدیل شود.

حضور رومیان در الجزایر همیشگی نبود بلکه پس از ظهور امپراتوری مسلمانان الجزایر توسط مسلمانان فتح شـد. از آنجا که الجزایر و حاصلخیزی‌اش برای اروپاییان سفره‌ای تمام نشدنی بود اروپاییان این بار با نام مسیحیت در سـال ۱۵۳۴ به رهبری «شارلکن» وارد آفریقا شدند و سرانجام در سـال ۱۵۴۱ توانستند الجزایر را بار دیگر فتح کنند.

در قرن شـانزدهم میلادی به بعد الجزایر میهمانی ناخوانده دیگر به خود دید، این بار امپراتوری عثمانی بر سراسـر شمال آفریقا از جمله الجزایر مسلط شد. حکام محلـی با گرفتن لقـب «بیک» از دربار قسـطنطنیه و فرستادن مالیات سالیانه به دربار عثمانی، خلعتی به نام جبه قرمز دریافت می‌کردند که نمایانگر اطاعت از دربار عثمانی بود.

فرمانروایـان و به عبارتی بیک‌های الجزایر در بعضی موارد مسـتقل بودند و با هر کشوری که قراردادی امضا می‌کردند، دربار عثمانـی آن را تایید می‌کرد. در ۱۷۹۷ میـلادی در زمان حکومـت هیات‌مدیـره (دایرکتوار) بر فرانسـه، دولت فرانسـه گندم‌هـای فراوانی به مبلغ پنج‌میلیون فرانک از «بیک حسـین» فرمانروای الجزایر خریـداری کرد ولـی بعد از تحویل گندم‌هـا پول آن را نپرداخت.

بیک‌حسین به کنسول فرانسـه در الجزیره اعتراض کرد و ضمن صحبت در حال عصبانیت مگس‌پرانی را که در دست داشت به صورت کنسول فرانسه کوبید. دولت فرانسه که از دیرزمان قصد تصرف الجزایر را داشت، این امر را بهانه قرار داد و ارتش فرانسه با یکصد کشتی جنگی و ۳۶هزار سرباز بنادر الجزایر را به گلوله بست و سپاهیان فرانسه شهر الجزیره را گرفتند و بیک‌حسین در پنج ژوئیه ۱۸۳۰ با تمام وجوه نقدی که می‌توانست به آن دسترسی پیدا کند، به عثمانی فرار کرد. این واقعه در زمان سلطنت «شارل دهم» اتفاق افتاد.

اهالی الجزایر دیگر تصمیم گرفتند میهمانی جدید در منزل خـود نبینند. زمزمه‌های اسـتقلال الجزایر از سـال ۱۸۳۲ با قیام امیر عبدالقادر آغاز شد. در این قیام اول عبدالقادر بر فرانسـویان پیروز شد و در سال ۱۸۳۷ قرارداد صلحی با فرانسه امضا کرد.

در سـال ۱۸۴۴ فرانسه بار دیگر با الجزایر وارد جنگ شد. جنگ خونین که در منطقه «ایسیلی» در گرفت و نتیجه آن پیروزی ژنرال «بوژو» بر عبدالقادر بود.

عبدالقـادر در سـال ۱۸۴۷ به اسـارت فرانسـویان درآمد. علت شکسـت او خیانت سلطان مراکش به او و اتحاد با فرانسه بود. اسارت این امیر تضمینی برای سلطه فرانسـه بر الجزایر به همراه نیاورد. زیرا الجزایر بازهم در ۱۸۷۲ شورش ناکام عظیمی معروف به قیام «مکرانی» به رهبری «محمد مکرانی» به خود دید.

با شـدت گرفتن جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۲ الجزایر تبدیل به صحنه جنگ متفقین و متحدین شد. آلمان در ۹ نوامبر به قصد تصرف الجزایر وارد تونس شد و متفقین نیز یک روز قبل نیروهای خود را در سـاحل الجزایر پیاده کرده بودند.

در همین ماه در شـهر «کازابلانـکا» بین نیروهای دولت ویشی فرانسه که متحد آلمان نازی بود با نیروهای انگلیسـی و آمریکایی جنگی در گرفـت که نتیجه آن سـقوط این شـهر و تصرف کامل الجزایر در ۱۸نوامبر همین سال توسط متفقین بود.

پس از خاتمه جنگ دوم الجزایر بار دیگر به تابعیت فرانسـه در آمـد. مردم الجزایر که خـود را بازنده اصلی جنگ در آفریقای شـمالی می‌دیدند، در سال ۱۹۵۴ با قیام ۳۰گروه از انقلابیون مسلمان در الجزایر، شورش‌های آزادی‌خواهـی خود را آغـاز کردند. این قیام آغاز جنگ نهایی برای اسـتقلال الجزایر بود. به‌دنبال آغاز این قیام «احمد بنبلا» رییس کمیته انقلاب الجزایر در قاهره این نبرد را «جنگ استقلال» اعلام کرد.

انـدک مدتی پس از آغـاز این قیام نشـانه‌هایی از خستگی پاریس به میان آمد. در سال ۱۹۵۸ در فرانسه کودتای موسوم به «کودتای ماسو» رخ داد که در پی آن «رنه کوتی» مجبور به قبول دوگل به عنوان نخست‌وزیر شد و پس از مدتی دوگل به ریاست‌جمهوری رسید.

دوگل رییس‌جمهور جدید در سـال ۱۹۶۰ در نطق خود اعلام کرد که مشـروط به امضای صلح نامه‌ای بین جبهه آزادی‌بخش الجزایر با دولت فرانسـه حاضر است دستور به رفراندوم دهد. با پذیرفته شدن شرط دوگل در سال ۱۹۶۲ در الجزایر رفراندوم برگزار شد که ۹۰درصد مردم به استقلال از فرانسه رای دادند. سرانجام الجزایر در سوم ژوئیه این سال رسما استقلال یافت.

هرچنـد الجزایر بعد از اسـتقلال خـود نیز